

چند فهلوی

دکتر علی اشرف صادقی

در نسخه‌های خطی متعددی که به تدریج در کتابخانه‌ها فهرست می‌شود یا به شکل چاپی در اختیار عموم قرار می‌گیرد گاه به فهلویاتی برمی‌خوریم که تاکنون در متون معروف و غیر معروف در دسترس دیده نشده است. در متون چاپی معروف نیز فهلویاتی هست که تاکنون کسی درباره آنها بحث نکرده است. در این مقاله تعدادی از این فهلویات گردآوری و درباره بعضی از آنها بحث شده است.

۱. در مجموعه‌ای از ۷۱ رساله در تفسیر، فلسفه، منطق، فقه و ریاضی متعلق به سید محمد صادق طباطبائی به شماره ۱۲۳۱ که در بخش دوم جلد بیست و سوم فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران ۱۳۷۸) فهرست شده است و بیشتر آن به خط نسخ خوانای محمدعلی بن حاج محمود تبریزی است که از ۱۰۳۰ تا ۱۰۴۱ نوشته شده است، در رساله شصت و چهارم آن که «لطائف و نوادر به نثر و نظم» نام دارد یادداشتی به این صورت آمده است: شیخ عبدالرحیم تبریزی را ... به خواب دیدند پرسیدند خدا با تو چه کرد؟ گفت:

شونه ژین پاسه بومنده نه ژان پاس نرمه نرم آمره کیلم بنشناس
وامنش واته شروینا ته جوبی زین حماریح و ژین جهنام و وسواس

همان فهرست، ج ۲۳، بخش ۲، ص ۸۴۲، ح

نگارنده با مراجعه به متن کتاب دریافت که ضبط چاپی با اصل خطی اندکی تفاوت دارد.

ضبط نسخه خطی چنین است:

شونه ژین پسه بُرمند نه ژان پاس نرمه نرم آمره کیلم بنشناس
وامنش وات شروینا ته جوی زین حمارح و ژین جهنام و وسواس

و در دنبال آن به خط متفاوت بسیار جدیدتری این بیت آمده است:

وانمد حال ویمار (؟) لُر (یا: ر) جه برسی برس همامور سانساس

کلمه شونه در مصراع اول روشن نیست. ژین و ژان همان زین و زان، مخفف ازین و از آن است. «بُرمند» احتمالاً دو کلمه است: «بُر» و «مند». «بُر» ظاهراً به معنی بود است با تبدیل دال (یا ذال قدیم) به «ر» در گویش قدیم تبریز. «مند» نیز ممکن است همان کلمه مانده باشد. در مصراع دوم «آمره» به معنی «آمده» است و «کیل»، همان طوری که در سفینه تبریز، ص ۵۲۴، آمده به معنی معشوق زنان است. بنابراین معنی این مصراع چنین است: نرم نرم معشوق به طور ناشناس پیش من آمده است. در مصراع سوم «وامنش وات» یعنی با من گفت. «شروینا» صورت منادای کلمه شروین است که باز به نوشته سفینه تبریز در همانجا به معنی معشوق مردان است. جوی نیز باید مصحف جویی باشد. در نسخه زیر «ب» نقطه‌ای به نظر می‌رسد، اما این نقطه مربوط به کلمه رنج در مصراع بعد است. بنابراین معنی مصراع چنین است: با من گفت ای شروین تو می‌جویی. کلمه اول مصراع چهارم زبر است که به احتمال قوی باید «ژَبَر» خوانده شود. کلمه دوم صریحاً «جما» است که ضمیر ملکی اول شخص جمع است، اما وزن مصراع آن را اقتضا نمی‌کند و به نظر می‌رسد «زبرما» با خط شکسته به این صورت نوشته شده است. کلمه سوم «رنج» و کلمه چهارم «ژیر» به معنی زیر است. در اول کلمه پنجم نیز ظاهراً یک «ج» به چشم می‌خورد، اما اگر از این «ج» صرف نظر کنیم و آن را املائی شکسته کلمه ژيرواهنام بدانیم در این صورت معنی کامل مصراع چنین خواهد بود: بالای ما رنج و زیر ما عشق و وسواس [را]. حالا چگونه معنی این مصراع را با مصراع سوم مخصوصاً فعل «ته‌جویی» باید ارتباط داد معلوم نیست. شاید مصراع چهارم یک جمله کامل به این صورت باشد: بالای ما رنج و زیر ما عشق و وسواس است. در این صورت ته‌جویی را باید طور دیگر خواند و معنی کرد. مصراع پنجم را شاید بتوان چنین خواند: وانمد (؟) حال و بیمار (=بیمار) از چه ترسی. در مصراع ششم نیز کلمه‌ای به صورت جهنام وجود دارد. در اینجا به این نکته هم باید اشاره کرد که این ابیات ممکن است از همان ابیاتی باشد که مستوفی (۱۳۳۹-۱۳۳۶: ۱۱۰) می‌گوید نام شروین در آنها فراوان آمده است، نیز رک. صادقی ۱۳۷۹: ۲۴۳-۲۳۳.

۲. در کتابخانه موزه بریتانیا مجموعه‌ای به شماره Or 5321 هست که فیلم آن به شماره ۷۱۰ و عکس آن به شماره ۲۳۸۰-۲۳۷۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. این مجموعه دارای ۴۱ رساله است (رک. دانش‌پژوه، فهرست میکروفیلمها: ۵۲۸-۵۲۶). رساله هفدهم

این مجموعه مونس العشاق سهروردی است. در ورق ۹۹ این مجموعه در همین رساله سهروردی یک دو بیتی به پهلوی آمده است. در اینجا چند جمله از رساله را که دو بیت مورد نظر بعد از آنها آمده نیز برای فهم بهتر اشعار نقل می‌کنیم. یادآوری می‌کنیم که این دو بیتی در چند نسخه دیگر مونس العشاق که در کتابخانه دانشگاه تهران هست و نگارنده به آنها رجوع کرد نیامده است. در نسخه مندرج در سفینه تبریز جای این بیت در ص ۶۹۴، س ۵ است که در آنجا هم نیامده است. «همه طالب حسن‌اند و در آن می‌کوشند که خود را به حسن رسانند و به حسن که مطلوب همه است دشوار می‌توان رسیدن، زیرا که وصول به حسن ممکن نشود الا به واسطه عشق، و عشق هر کس را راه به خود ندهد و به هر جای مأوی نکند و به هر دیده روی ننماید. بیت بالفهلویة:

برده لای کوز روران همه کام کروران سود ساوسک اواسی
با من امس نشان ارسود مالم کوش (یا: کمرش) از کوه ریک روریک اواسی

چنانکه دیده می‌شود بیشتر کلمات این دو بیت نقطه ندارد و هرگونه حدسی درباره اصل و معنی آنها بیهوده است. شاید تنها کلمه «اواسی» در پایان ابیات «اواشی» باشد. «اوا» صوتی از «اباز»= «باز» و «شی» به معنی «شوی» یا «شود» از مصدر شدن است. «اوا» در فهلویات منقول در المعجم، ص ۱۰۶-۱۰۵، نیز به کار رفته است.

۳. در کتاب اسوئله [=اسئله] و اجوبه رشیدی (ج ۲، ۱۳۷۱: ۵۰۷) می‌نویسد: «المستعد لشیء یکفیه ادنی سبب [یعنی کسی یا چیزی که مستعد چیزی باشد کمترین سبب و علتی برای او یا آن کافی است] و به زبان پهلوی گویند:

برجه خویسته کل واوی تمامی

و مثال آن چنان باشد که آب در آفتاب گرم شده باشد، چون خواهند که به آتش جوشانند زود بجوشد، چه او خود گرم بود.^۱

برجه معلوم نیست چه کلمه‌ای است و آیا یک یا دو کلمه است. شاید «بر» همان حرف اضافه بر فارسی باشد، اما بیشتر باید منتظر صورت «ور» باشیم. «خویسته» ظاهراً به معنی خیسیده و خیس خورده است. البته در لغت فرس اسدی (اسدی ۱۳۶۵: ۲۲۲) آمده: «آغشته و آغشت لغتی است و به آذربایگان اندانسته و جای جای خیسسته گویند» که بر این اساس شاید خویسته مصحف خیسسته باشد. «کل» ظاهراً همان «گل» است. «واوی» احتمالاً تصحیف «اوی» یعنی آبی، یک کمی آب است و «تمامی» یعنی تمام است. بنابراین معنی این جمله که ظاهراً مثلی بوده است احتمالاً چنین است: برای خاک یا گل خیس خورده (یا احتمالاً به معنی نمودار) آب کمی

۱. در نقل این عبارات املائی امروز کلمات در نظر گرفته شد و ب و ج و ک در موارد لازم به ب و ج و گ بدل شد.

کافی است (تا او را تبدیل به گل کند) (؟) شاید نیز بتوان این مثل را چنین معنی کرد: برچه (=چاه) خیسیده گل، آبی تمام (کافی) است. در این صورت واو قبل از «آوی» زائد است. این احتمال را نیز باید مطرح کرد که کلمهٔ خیس که ریشهٔ آن معلوم نیست احتمالاً در مراحل قدیمتر $xēs$ با یای مجهول تلفظ می‌شده و با کلمهٔ «خوی» $x^{w}ey$ یا $x^{w}ēy$ به معنی عرق از یک ریشه بوده است. بنابراین خوئسته صورت کهنه‌تری از خوئسته بوده است.

۴. در فیلم ش ۲۱۶ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران [عکس ۴۱۲] از المجموعة الرشیدیه، برگ

۲۰ آمده:

شعر بالفهلویه: رَنكشِي اَدْرَجِي تُوِي اَنَائِي

در نسخهٔ دیگری از این کتاب که به شمارهٔ ۸۵۴ در کتابخانهٔ قلیچ علی پاشا نگهداری می‌شود و فیلم آن به شمارهٔ ۵۷۰ [و عکس آن به شمارهٔ ۷۱] در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است (رک. دانش‌پژوه ۱۳۴۸: ۳۷۷-۳۷۶) این شعر به این صورت آمده است. برگ ۴۳۹: رنکشی ادرجی بوئی انائی کلمهٔ اول معلوم نیست چگونه باید خوانده شود. نیمه دندان‌های که بعد از «ک» آمده و زیر آن علامت «ا» یعنی کسره گذشته ظاهراً «-ی» است که نقطه‌های آن گذاشته نشده است، اما ظاهراً اصلاً دندان نیست زیرا وزن شعر آن را اقتضا نمی‌کند و در نسخهٔ دیگر هم نیست. دو کلمهٔ بعد ظاهراً مرکب از «اد» به معنی «می» است و «رجی» ظاهراً مخفف «ریجی» به معنی ریزی است. کلمهٔ بعد هم معلوم نیست بوئی است یا «تویی». کلمهٔ آخر شعر هم معلوم نیست چه کلمه‌ای است. یادآوری می‌شود که تاریخ کتابت مجموعهٔ اول محرم ۷۱۵ و تاریخ مجموعهٔ دوم شوال ۷۰۷ است (رک. دانش‌پژوه، همانجا).

۵. در موزهٔ بریتانیا مجموعه‌ای به شمارهٔ Add 9838 (فهرست ریو: ۱۴۴) هست که فیلم به آن شمارهٔ ۱۴۶۹ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه نگهداری می‌شود. این دو مجموعه حاوی دو کتاب است. کتاب دوم موش و گربهٔ عبید زاکانی است، اما کتاب اول قصهٔ سلیمان بن داود، شرف‌الدین زین الاسلام ابویعقوب یوسف بن عمر تبریزی، مفتی و امام اران و آذربایجان بوده که آن را به نام پادشاه نصره‌الدین بیشگین بن محمد بن بیشگین و برای عصمة‌الدوله دختر اسفهلار علاء‌الدین احمد بن طغامیرک الاغاجی نوشته است. کتاب در ۱۳ فصل و تاریخ تألیف آن در قرن ششم هجری است. در این کتاب چند فهلوی به شرح زیر آمده است:^۱

الف- برگ ۴۷: عاقل آن است که دشمن را به دوستی هرگز نپذیرد. بیت:

دشمن بچه ارزد که دوست گیرند دشمن آن رو مرا که دوست من بو

۱. با تشکر از آقای علیرضا امامی پژوهشگر گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی که این فهلویات را در اختیار بنده گذاشت. تصحیح قصهٔ سلیمان موضوع رسالهٔ کارشناسی ارشد نام برده در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران بوده است.

ب۔ برگ ۶۵: «تا ایمن آباد بهشت رهنان ناپاک بسیارند و دفع آن رهنان را هیچ بدرقه قوی دست‌تر از خوف نیست وز آن جاست که به مقام خوف جز خواص علما را راه ندهند ... و از آن سبب بود که متی بن حنونا با آن همه منزلت و کرامت، از قهر ربانی آن چنان ترسان بود که اندیشید که داود را به خشم فرستاده بود که اگرچه لطفش بی‌غایت است قهرش هم بی‌نهایت است و صاحب دلی را در این معنی خوب افتاده است، در دو بیت فهلوی این معنی تضمین کرده. فهلوی:

دم^۱ ازرم زانی زانه کردن در کی مهورانی زانه کردن
کی^۲ و ازرم و مهرش دل بندام نه با کاو کرده کانی زانه کردن

پ۔ برگ ۱۱۲: خوف سالکان از آن است که عاقبت کار از همه نپایان است و راه دریافت خاتمت بر کس نگشاده‌اند و سپر دفع تیر قضا فرا دست کس نداده. ابلیس چندین هزار سال جان کند و قدر خلعت در گردن آدم می‌افکند و ابلیس سرگشته به زبان حال این بیتها می‌گفت، شعر:

اُزوه که مَن دَه باغان وُل نشانست شهران جه الاله ان نامی نزانست
امه واذی وذارى کته دَباغ ژین جمن باغ وُل پرش بشانست

ت۔ برگ ۱۵۴: رستگاری در قیامت به دو چیز بود: یکی آنکه بندگان خدا در حق او شفاعت کنند؛ دوم آنکه خدا بندگان را در حق او شفاعت کند. که^۳ هم خدا را آزرده بود به بدفرمانی کردن و هم خلق را آزرده بود به نامهربانی نمودن بی‌شفیع و پای مرد فرو ماند و آب حسرت در دیده می‌گرداند و به زبان حال می‌گوید:

بَجْ خودم دَست تَلَّه دَمی امیت نَه وَا خوردن سَهَم نه بَسَهَم زیت
تاوان از کی کَرَم دیرجْ خودم کرد بورم خود تا نَسپت کَرَم خود انکیت

ث۔ برگ ۲۵۰: غفلت آدمی نگر که ... آدمی زاد با عمر کوتاه به سراهای شگرف ... سر فرو نمی‌آرد و به ساخته دیگران قانع، بلکه به ساخته خود هم خرسند نمی‌شود ... ناگاه که دست اجل نطع املش در نوردد، خانه دین خود بیند خراب و خانه دیگران بیند معمور کرده. به زبان حال می‌گوید: بیت

هنگام تومه شانیم تومه نستند آوی بر بستوی بوم و برومند
اهراکا مهریم بکودشان شیر از نوم دل دیوان زره بوند

۱. قبل از این کلمه در متن کلمه‌ای به صورت «با» با الف کوتاه که شبیه، است دیده می‌شود، اما این علامت ظاهراً در اصل به خط قرمز (شنگرف) بوده، همچنان که به نظر می‌رسد که کلمه فهلوی نیز که قلمش با قلم متن فرق دارد به شنگرف بوده و بعد از آن و قبل از شروع اشعار نشانۀ گذاشته شده است.

۲. تی هم خوانده می‌شود.

۳. ظاهراً: هر که

اینک توضیح این اشعار.

در شعر «الف» معنی مصراع اول روشن، اما وزن آن مختل است. معنی مصراع دوم به هیچ وجه روشن نیست. «بو» در آخر مصراع به معنی «باشد» است.

در شعر «ب» «زانی» و «زانه» از فعل «زانستن» به معنی دانستن است که در گویشهای غربی و مرکزی ایران رایج است. «آزم» همان کلمه آرم به معنی مهربانی است. آرم زانی ظاهراً معادل آرم دانی، یعنی مهربانی و لطف کردن است. بنابراین معنی مصراع می‌تواند چنین باشد: دم مهربانی کردن می‌تواند یا می‌توانی (زانه) کردن (=زدن). «د» در اول مصراع دوم مسلماً «و» است به معنی «به» و باید «و» خوانده شود. در نسخه خطی دال و واو بسیار شبیه هم نوشته شده است. معنی مصراع دوم هم چنین است: به هر کس می‌تواند یا می‌توانی مهربانی کرد. مصراع سوم باید چنین خوانده شود: کی و آرم و مهرش دل ببندم، یعنی چه زمان به لطف و مهرش دل ببندم. در یک دو بیتی که در راحة‌الصدر آمده و بعداً نقل خواهد شد نیز به جای نگیرم، نگیرام به کار رفته است. معنی مصراع چهارم روشن نیست. شاید در اصل مثلی بوده است. «کرده کانی» محتملاً «گردکانی» یعنی گردویی است.

در شعر «پ» کلمه «آرو» به معنی آن روز، ده باغان به معنی در باغها، وُل به معنی گل و نشانست از فعل نشانستن به معنی نشان دادن است. فعلهای مختوم به ـستن در گویشهای پهلوی فراوان به کار می‌رفته و می‌رود. بنابراین معنی مصراع چنین است: آن روز که من در باغها گل نشاندم. ساخت فعل این جمله ساخت ارگتیو یا کنائی است. در مصراع دوم ضرورت وزن اقتضا می‌کند که کلمات آغاز مصراع چنین خوانده شود: شران جا لاله آن...، اما معنی کلمه شهران بر نگارنده روشن نیست. شاید تصحیف شهان باشد. معنی بقیه مصراع چنین است: ... از آلاله‌ها نامی ندانست. در صورتی که شهران تصحیف شهان باشد معنی چنین خواهد بود: شاهان از آلاله‌ها نامی نمی‌دانستند (با ساخت کنائی). معنی کلمات مصراع سوم چنین است: آمه یعنی آمد، واذی یعنی بادی، وذارى، احتمالاً به معنی گذری، عبوری، کته، احتمالاً از فعل کتن به معنی افتادن، دباغ به معنی در باغ. بنابراین معنی احتمالی مصراع چنین است: بادی گذری آمد و در باغ افتاد. در مصراع چهارم احتمالاً «باغ وُل پرش» تصحیف «باغ پروُش» باشد. «شانست» احتمالاً مرکب از پیشوند فعلی «پ» و فعل شانست، معادل شانید، فشانید است. بنابراین معنی احتمالی مصراع چنین است: [و] از این چمن [که من ساخته بودم] باغ پر گل آن را پراکنده کرد.

در شعر «ت» نیمه اول مصراع اول روشن نیست، ولی از فحوای بیت بر می‌آید که معنی این کلمات چنین است: به دست خودم. تشدید، در تله غلط و مسلماً مربوط به «م» کلمه می است. بعد از

تله ظاهراً کلمه‌ای افتاده است. وزن مصراع نیز به علت تصحیف این کلمات مختل شده است. اگر ریج خودم دست به همین صورت خوانده شود بر وزن فاعلاتن می‌شود که در فهلولیات در آغاز مصراع اول نمی‌آمده است. «دَمی امیت» با تشدید «م» و خواندن آمیت به جای امیت به معنی «در می‌آمیخت» است. ضمیر «م» در خودم به جای فاعل فعل «آمیت» است و بنابراین معنی بخش آخر مصراع «در می‌آمیختم» است. و خوردن یعنی باز خوردن، بخوردن، خوردن. شَهْم و بُشَهْم از فعل شهستن، شاهستن، معادل شایستن و به معنی امکان داشتن است. زیت در آخر مصراع دوم تصحیف ریت به معنی ریخت است. بنابراین معنی مصراع چنین است: نه می‌توانم خورد و نه می‌توانم ریخت. معنی کلمات مصراع سوم چنین است تاوان، یعنی تاوان و غرامت، کَرَم یعنی کنم، دیرج، احتمالاً مرکب از دیر به اضافه ج است که در آغاز مصراع اول نیز دیده می‌شود و ظاهراً همان جزء است که در این گویشها در آغاز ضمائر ملکی جمن = از من، مال من و غیره نیز دیده می‌شود. آج خودم در اینجا ظاهراً ضمیر تأکیدی خود در حالت غیر فاعلی است و دیرج خودم کرد روی هم رفته یعنی خود من تأخیر کردم. بر این اساس در ریج خودم دست نیز در مصراع اول «ج» مربوط به خود در حالت غیر فاعلی می‌شود.^۱ پس معنی مصراع چنین است از که طلب غرامت کنم، خودم تأخیر کردم. در مصراع چهارم بور به معنی اسب بور و تاژنست به معنی تازانید است. فتحه روی «ن» مربوط به حرف «ژ» است که زیر «م» مصراع بالا قرار گرفته و کاتب مجبور شده آن را کمی جلوتر بگذارد. انکیت نیز به معنی انگیخت است. بنابراین معنی مصراع چنین است: سمندم را خودم تازانیدم و گرد را خودم انگیختم (با ساخت کنائی). در بیت «ث» تومه مرکب از توم، یعنی tōm فارسی میانه به معنی تخم و پسوند a- است. شانی مخفف نشانی است و تومه‌شانی به معنی تخم (بذر) نشانیدن است. نستند ظاهراً باید نستند خوانده شود، به معنی نستاند، یعنی به معنی نایستانید، یعنی نکاشت. در آغاز بیت ظاهراً هنگام غلط و بهنگام درست است. برای ضرورت وزن «م» آخر هنگام باید ساکن خوانده شود. در مصراع دوم «آوی» به معنی آبی، یک آب، آب کمی است. بستو به معنی ظرفی با دهانه گشاد است که در آن روغن و ترشی می‌ریزند و هنوز در قم به کار می‌رود و معرب آن بستوقه است.

نظامی نیز در شعر زیر آن را به کار برده است:

چو گردون با دلم تا کی کنی جنگ به بستوی تهی می‌کن سرم چرب

اما این احتمال نیز هست که این کلمه بستو باشد. برومند احتمالاً غلط و صحیح آن «برومند»

۱. معلوم می‌شود «ج» در کلمات ازجش، درجش، برجش و بجش یعنی ازش، درش، برش، بهش (به او یا آن) در ام‌الکتاب و بعضی متون دیگر مربوط به حالت غیر فاعلی این ضمائر است و با حروف اضافه قبل از آنها ارتباط ندارد. برای این کلمات رک. صادقی ۱۳۸۰: ۲۹۹-۲۹۸.

است. بنابراین معنی مصراع چنین می‌شود: آبی بر بستوی؟ (بستوی؟) بوم و برم ماند. در مصراع سوم اهرا به معنی فرداست که هنوز در بعضی گویشها زنده است. بقیه این مصراع و مصراع چهارم روشن نیست. کلمه بوند بوند نیز خوانده می‌شود. شاید کلمه دیاوان نیز تصحیف ویاوان به معنی بیابان باشد. با توجه به تبریزی بودن مؤلف کتاب، این اشعار احتمالاً به زبان پهلوی تبریز است.

۶. در نزهةالقلوب (مستوفی ۱۹۱۵: ۱۹۵) درباره کوه رامند می‌نویسد:
کوه رامند در قبلی قزوین و شمالی خرقان است و ... ذکرش در فهلویات بسیار آمده:

که الوند خوش بی با دماوند ابی رامند که چون می‌نمایند

معنی این بیت روشن است: کوه الوند با دماوند خوش است (باشد)، [اما] بدون کوه رامند چگونه می‌نمایند؟

۷. در راحةالصدور راوندی (شروع تألیف در سال ۵۹۹) چند فهلوی زیر نقل شده است:
الف) در ص ۴۵: فهلویّه

بواذ ارونند کوه اج یا بنشی ارونند ارونند بی واذ آید و شی

دکتر محمد اقبال، مصحح کتاب، در حاشیه صفحه نوشته: «معنی این فهلویّه هیچ معلوم نشد. چنانکه در متن اصلی است به عینه همان طور اینجا نقل کرده می‌شود.»
کلمات و معنی بیت روشن است: واذ یعنی باد؛ ارونند یعنی الوند؛ اج یعنی از؛ یا یعنی جا؛ بنشی یعنی بنشود، بزود، نرود؛ بی یعنی باشد؛ شی یعنی شود. در اول مصراع دوم الف پایان کلمه ارونند مربوط به اول کلمه بعد یعنی ارونند است. بنابراین معنی بیت چنین است:
به باد الوند کوه از جا حرکت نمی‌کند. الوند الوند است. باد می‌آید و می‌رود.
ب) در ص ۴۶-۴۵ درباره فخرالدین خسرو شاه پسر سلیمان شاه بن قلیج ارسلان می‌گوید:
«و امیر سید فخرالدین خسرو شاه که در این حالت رئیس و پیشواست ... چون تلاطم امواج فتنه در عراق افتاد او را چشم زخمی برسد و به غدر جمعی در بند افتاد؛ از قلعه سرجهان بفرستاد این وصف‌الحال به زبان فهلوی. فهلویّه:

خویش و بیبانه و ازاد و بنده	وانکشان و اتها کیایی بتنده
او جمن خونشان باهت سمشیر	وز بتنگی دریم اسبر بونده
از ان رو واکه بو رویم مانم	نه اج خویشان نه بیبانه اّم
کی نو اکز بائن بسانه بومان	داله زیونده مانم نا نمائم

مصحح کتاب در حاشیه نوشته: «معنی آن هیچ معلوم نشد و متن اصلی اینجا به عینه نقل کرده شد». سپس دربارهٔ انکشان نوشته: در متن محو شده است و نیز «الکشان» خوانده می‌شود. دربارهٔ بمانه در بیت چهارم نوشته کذا فی الاصل و گویا «بیبانه» باید باشد و بالاخره دربارهٔ «ما» در مصراع دوم همین بیت نوشته: در متن چنان نوشته شده است که «ما» هم می‌توان خواندن. در مصراع اول بیبانه مبدل بیگانه و ازاد املای دیگر آزاد است، اما کلمات و معنی مصراع دوم روشن نیست. در مصراع سوم ظاهراً «او» تصحیف «ار» (=اگر) است و باهت سمشیر ظاهراً باید «باهت سمشیر» خوانده شود، یعنی اگر [به قصد] خون من سمشیر آهیختند. در مصراع چهارم «وز» ظاهراً مصحف و ر است. «اسپر» ظاهراً همان اسپر و سپر است و «بونده» از فعل «وَدَن» به معنی انداختن که در گویشهای لری و بختیاری به همین صورت و به شکل «وَدَن» متداول است. بنابراین ظاهراً معنی مصراع چنین است: و اگر در تنگی هستیم [یا: هستم] سپر انداخته [ایم]. یا [ام]. دو بیت بعد ارتباطی با دو بیت اول ندارد و یک دو بیتی مستقل است. معنی مصراع اول روشن نیست. «اژ» مسلماً به معنی «من» است که در حالت فاعلی است و با فعلهای لازم به کار می‌رود. «ان رو» ظاهراً یعنی آن روز. در مصراع دوم به ضرورت وزن قبل از کلمهٔ بیبانه باید کلمهٔ اج افتاده باشد. کلمهٔ آنم نیز باید مرکب از «ان» جمع و ضمیر متصل اول شخص مفرد باشد. بنابراین معنی مصراع چنین است: نه از خویشان نه از بیگانگانم در نیمهٔ دوم مصراع سوم کلمات بیبانه بومان ظاهراً به معنی بیگانه بومان، یعنی افراد متعلق به سرزمین بیگانه است. داله در آغاز مصراع چهارم احتمالاً تصحیف وگر است و زیونده به معنی زنده، از فعل زیوستن به معنی زیستن. بنابراین معنی مصراع چنین است: وگر زنده مانم یا نمانم.

(پ) در ص ۴۶۰ فهلویهٔ دیگری به این صورت آمده است:

من که بوسسته بی لوباره جانان جه هر کی لوبدندان هانکیرام

مرحوم ملک الشعراء بهار در سبک‌شناسی این بیت را چنین معنی کرده است: «من که بوسیده باشم لب پارهٔ یا لب بار جانان را، برای هرکسی لب به ندان نمی‌گیرم (بهار ۱۳۲۱، ج ۲: ۴۱۰)، اما مرحوم استاد مجتبی مینوی در حواشیی که بر چاپ افست این کتاب که در ۱۳۳۳ در انتشارات تأیید اصفهان و امیرکبیر تهران منتشر شد الحاق کرده، بدون اشاره به نوشتهٔ بهار، دو بیتی را چنین معنی کرده است: من که بوسیده باشم لب جانان را از هرکسی لب به ندان نمی‌گیرم. البته این معنی درست‌تر است. فقط می‌توان اضافه کرد که لوبار به معنی کنار لب یا همان لب است. ها نیز پیشوند فعلی و صورت تحول یافتهٔ فرا در گویشهای مرکزی و مازندرانی و سمنانی و تاتی فعلی

۱. این چاپ در ۱۳۶۴ مجدداً توسط انتشارات امیرکبیر به صورت افست منتشر شد.

یا پهلوی قدیم است. بنابراین ها گرفتن به معنی فرا گرفتن، بگرفتن است. چنانکه دیده می‌شود در این بیت به جای نگیرم نگیرام به کار رفته است. چه نیز به معنی «ز=از» است.

۸. در لغت فرس اسدی (چاپ هرن ۱۸۹۷: ۳۴؛ چاپ دبیرسیاقی: ۴۶)، ذیل لغت و سناذ و بفخم به معنی «بسیار» شعری از رودکی به عنوان شاهد آمده و پس از آن آمده: «و همچین اندرنامه پیران ویسه گفتند به پهلوی زبان: فهلوی

آزدم کی دشهاریارکت هیر و سناذ یند را و روحد وم ساجاذا^۱

هرن در حاشیه می‌نویسد: دشهاریار در نسخه ظاهراً و شهریار خوانده می‌شود و بعد اضافه می‌کند: پروفیسور نلدکه کلمه هیر را به معنی آتش می‌داند؟ و شعر را چنین می‌خواند: از دم کی و شهریار... هیر و سناذ — تندر اوروچند^۲ ونم ساجاذ. وی در مقدمه کتاب (ص ۱۶-۱۷) می‌نویسد: «من شاهد دوم و سناذ را نمی‌فهمم. ظاهراً این شاهد از کتاب ناشناخته‌ای به فارسی میانه به نام پیران و یسک نامک گرفته شده و شکل فارسی میانه [کلمات] را نیز حفظ کرده است (در مصراع دوم کلمات افروچید و ساجاد آشکار است). کلمات فارسی میانه [در کتاب] صراحتاً با کلمه فهلوی مشخص شده‌اند. نویسنده به یک شعر قافیه‌دار که من با شمارش هجاهای آن هیچ وزن ایرانی باستانی در آن نمی‌یابم فکر می‌کرده است. (اگر در مصراع دوم به پیروی از تصحیح نولدکه کلمه را «ویم» بخوانیم هشت هجا به دست می‌آید، اما شعر معنی پیدا نمی‌کند). تا زمانی که معنی کلمات روشن نشود چیز مطمئنی در این باره نمی‌توان گفت. پروفیسور نولدکه تصور می‌کند ممکن است یک شاعر فارسی زبان کوشش کرده باشد به پهلوی شعر بگوید... کلماتی [منظور همان شاهد مذکور است] که اسدی نقل کرده معلوم نیست به هیچ وجه شعر باشد. کلمات روخ چکاد و هیز نیز [در این فرهنگ] پهلوی هستند»^۳

آخرین مطلب را درباره این شعر فرانسوا دو بلوا نوشته است. وی می‌نویسد: این شعر نمونه دیگری از یک شعر (به ظاهر) مربوط به قبل از اسلام است که سلیمی، ص ۲۷۴، نیز آن را از نامه پیران ویسه به زبان پهلوی نقل کرده است. هنینگ در نسخه خود از لغت فرس که نیکلاس سیمز - ویلیامز آن را به من امانت داد چهار کلمه اول را به صورتی که در زیر نقل می‌کنیم تصحیح کرده است. بنابراین بر اساس پیشنهادهای نولدکه و هنینگ شعر را می‌توان چنین خواند:

azd-am kard, šahryār, kūt hīr wasnād

tundur aβrōjīd u tum sājād

۱. اقبال در چاپ خود از لغت فرس (ص ۱۰۶)، این شعر و اشاره به نامه پیران ویسه را به کلی حذف کرده است.

۲. هرن در حاشیه می‌گوید این کلمه را می‌توان اوروچید نیز خواند.

۳. برای اطلاع از آنچه نقل شد به مقدمه چاپ دبیرسیاقی، ص ۳۶-۳۵ نیز می‌توان رجوع کرد.

[ازدم کرد، شهریار، کوت هیر و سناذ تُندر اوروجید و تَم ساجاد]

که معنی تقریبی آن چنین است: ای شهریار! معلوم کرده‌ام که به خاطر تو است که تندر افروخته و تاریکی (تَم) ساخته شده است. اما مشکل است که بتوان این شعر را به داستان پیران ویسه که در شاهنامه آمده مربوط کرد. زبان این شعر مانند زبان دو کتاب درخت آسوریگ و یادگار زیران که اساساً پارسی (پهلوی اشکانی) مخلوط با فارسی [میانه] است، یک زبان حد وسط پارسی - فارسی [میانه] مخصوص شعر است. هر دو مصراع دارای ۹ هجاست و به نظر می‌رسد هر هجا دارای چهار تکیه باشد، اما اینکه آیا قافیه کردن دو کلمه و سناذ (با ذال معجمه) و ساجاد (با دال مهمله، یعنی بی نقطه) آگاهانه صورت گرفته از یک بیت معلوم نمی‌شود. دو بلوا در حاشیه این نکته را اضافه کرده که به جای کلمه تندر، تور نیز می‌توان خواند، چنانکه هنینگ پیشنهاد کرده و قرائت بقیه مصراع را چنین می‌توان پیشنهاد کرد: افروجید و بزم (!؟) ساجاد (=تور را افروخت و بزم را ساخت و آماده کرد). شهریار یک کلمه فارسی است، هر چند می‌توان آن را به شکل پارسی «شهرذار» تصحیح کرد. هیر با کلمه پارسی *hīr* و فارسی میانه *xīr* و پازند *hīr* و *xīr* به معنی «چیز و دارائی» قابل مقایسه است. و سناذ در پارسی یک حرف اضافه مؤخر به معنی «به خاطر» است (که در درخت آسوریگ به کار رفته است). معنی بسیار که در لغت فرس برای این کلمه در این شعر آمده غلط است. و این کلمه به غلط با و سناذ در شعر رودکی منقول در ذیل همین مدخل یکی دانسته شده است. دو صیغه اوروجید و ساجاد همان صورتهای پارسی *aβrōzīd* و *sāzād*، در مقابل *afrōz-* و *sāz-* فارسی میانه است که نیمه فارسی شده‌اند. سناذ در پارسی بن ثانوی قیاسی مختوم به *-ād* است (دو بلوا ۱۹۹۷: ۶۱۴-۶۱۲).

آنچه درباره پیشنهادهای هرن و نولدکه و هنینگ و دو بلوا باید گفت این است که اینان کلمه پهلوی و فهلوی را در لغت فرس به معنی فارسی میانه (زبان دوره ساسانیان) گرفته‌اند، در حالی که اسدی و شاگردانش که در آذربایجان می‌زیسته‌اند از این کلمه گویشهای منطقه غرب ایران را اراده می‌کرده‌اند و به هیچ وجه با زبان دوره ساسانیان آشنا نبوده‌اند. هرن بر اساس این اشتباه حتی نام کتاب منقول عنه یعنی نامه پیران ویسه را نیز به پیران ویسک نامک برگردانده است. نظر نولدکه نیز که یک شاعر فارسی خواسته است به پهلوی شعر بگوید مبتنی بر همین اشتباه تعبیر کلمه پهلوی است. در معنایی که هنینگ از شعر به دست داده کلمه هیر کنار گذاشته شده است. نظر دو بلوا که زبان این شعر مانند زبان دو کتاب درخت آسوریگ و یادگار زیران یک زبان حد وسط پارسی - فارسی [میانه] است تا حدی درست است، زیرا گویشهای پهلوی شمال و مرکز و غرب ایران با زبان پارسی از یک خانواده‌اند، اما در دوره اسلامی به تدریج تحت تأثیر زبان فارسی دری قرار گرفته‌اند، هر چند این تأثیر را به دوره ساسانی نیز می‌توان نسبت داد. اما اینکه خواهیم بر اساس این نظر که اصل

این شعر به یک زبان پارتی - فارسی [میانه] است کلمات آن، مثلاً شهریار را، به صورت پارتی آنها برگردانیم مرتکب اشتباه بزرگی شده‌ایم. کت را نیز که در شعر صریحاً به همین صورت آمده نمی‌توان به کوت برگرداند. اما از همه عجیب‌تر دو صورت پیشنهادی اوروجید و ساجاد است، زیرا افروخت و ساخت در گویشهای پهلوی به شکل افروت (قس). افروته که در شعرهای پهلوی فراوان آمده) و سات به کار رفته‌اند. اگر قرار باشد در مصراع دوم صیغه‌ای از فعل افروختن را بازسازی کرد* اوروجند مناسب‌تر است. در مصراع اول نیز احتمالاً بعید به نظر می‌رسد که کلمهٔ فارسی میانه «ازد» به معنی «معلوم و دانسته» به کار رفته باشد، زیرا تاکنون ظاهراً در هیچ یک از فهلویات و گویشهای زندهٔ این منطقه این کلمه دیده نشده است، اما وجود این کلمه در آن زمان در این گویشها را نمی‌توان به کلی نفی کرد. فعلاً تا نسخهٔ دیگری از لغت فرس که این شعر در آن آمده باشد پیدا نشده، باید وسناذ را به همان معنی بسیار که در شعر رودکی هم آمده، گرفت، هر چند ریشهٔ آن معلوم نیست.

اما نامهٔ پیران ویسه به زبان پهلوی چه بوده است؟ بعید نیست که کتابی به این نام در گویشهای پهلوی وجود داشته است. احتمالاً داستانهای شاهنامه به گویشهای شمال و مرکز و غرب ایران ترجمه شده بوده‌اند و داستان پیران ویسه نیز در آنها وجود داشته، اما کیفیت و مضمون و حجم این نامه چه بوده است بر نگارنده روشن نیست. وجود کتابهای عشقی و داستانی در این گویشها مسلم است. یکی از این نوع کتابها کتاب شروینان بوده است (رک. صادقی ۱۳۷۹: ۲۴۳-۲۳۳). کتاب دیگر سرودنامهٔ پهلوی است که شهردان بن ابی الخیر رازی در ضمن نقل اخبار فرامرز بن رستم از آن نام می‌برد. شهردان می‌نویسد: «از بناهای عظیم طاق گچین گرگان است و در تواریخ و سرودنامهٔ پهلوی بسیار بیاید و کی‌آباد گچین خوانند ... چون افراسیاب لشکرهای گران همی راند ... کیخسرو اندیشه کرد که به هر جایی لشکری فرستد ... و او مقام کرد به کی‌آباد و با رستم و گودرز بنشست ...» (رازی ۱۳۶۲: ۳۲۹؛ نیز رک. مینوی ۱۳۵۴: ۱۸). مرحوم دکتر احمد تفضلی نام این کتاب و نامهٔ پیران ویسه را جزو کتابهایی آورده که مربوط به داستانهای حماسی ایران به زبان پهلوی [=فارسی میانه]، ولی مجزا از خدای نامه بوده‌اند (تفضلی ۱۳۷۶: ۲۶۹-۲۶۸)، اما وی در ص ۲۶۹ در خصوص بیتی که اسدی از نامهٔ پیران ویسه نقل کرده و آن را به فهلوی دانسته، دربارهٔ کلمهٔ فهلوی نوشته: «یکی از لهجه‌های قدیم شمال و غرب ایران». پیداست که در اینجا تناقضی آشکار وجود دارد: از یک سو نامهٔ پیران ویسه را جزء کتابهای پهلوی (فارسی میانه) جدا از خدای نامه می‌داند و از سوی دیگر بیتی را که از همان کتاب نقل شده به یکی از لهجه‌های قدیم شمال و غرب ایران دانسته است.

به نظر نگارنده نامه پیران و یسه نیز مانند سرودنامه پهلوی به یکی از گویشهای شمال و غرب ایران بوده است و نه اسدی و شاگردانش پهلوی ساسانی (فارسی میانه) می دانسته اند و نه شهردان رازی. شهردان خود تصریح می کند که شمس الملوک فرامرز بن علاءالدوله معلمی داشت که هم فارسی می دانست و هم پهلوی (=فارسی میانه) و نام او پیروزان معلم بود. «فرموده بود تا از پهلوی به پارسی دری نقل همی کرد و از آن کتابت بدین کتابت باز همی آورد و مرا می بایست که جمله به دست من افتادی تا همه را به عبارتی مختصر بازگفتمی» (رازی ۱۳۶۲: ۳۴۲؛ نیز رک. مینوی، همانجا: ۲۴). مرحوم تقی زاده در مقاله «تدوین داستان ملی در شکل کنونی و مآخذ کتبی آن جزو کتابهایی که ابن ندیم و دیگران هنگام برشمردن کتابهای ایرانیان نام برده اند از کتاب پیران و یسک نامک (یعنی همان نام مجعولی که پاول هرن ساخته است) نیز نام برده، ولی در حاشیه قید کرده که «ولی معلوم نیست که [این کتاب] حقیقتاً پهلوی قدیمی بوده» (تقی زاده ۱۹۲۰: ۱۴؛ ۱۳۵۶: ۴۰۰).

۹. در مجموعه شماره ۵۹۸ مجلس شورای اسلامی که شامل رسالتی از نجم الدین کبری و نجم الدین دایه و اشعاری از ابن فارض و تحفة البره احمد بن علی بن مهذب بن نصر خواری و کتاب التعرف کلابادی و غیره است، چهار دو بیتی زیر آمده است. تاریخ تحریر آن مجموعه در پایان رساله عشق و عقل دایه ۷۰۴ و در پایان رساله ماهیه الصلوة ابن سینا ۷۶۹ هجری قید شده است (رک. یوسف اعتصامی ۱۳۱۱: ۳۵۵-۳۵۴). اعتصامی در شرح این نسخه به این دو بیتی ها اشاره نکرده است.

ص ۷۶، الف: للمرحوم المغفور السعيد الشهيد (ظ. اصل: السميد) طاب الله ثراه وجعل الجنة

مشواه صاررا (؟)

دلرا کته که دردبند کوم و آزی اونبارور ترا دل کون هابرازی
مرو (یامرد) و آینه که بخوش دلی ننازی دا ۴ وادلریو میشک اشک نردوازی

ب- وله رحمه الله

آن رأی بسوی خاک و کر دنیرم جامن ای اون کرد و خاک و ینم کم خویشتن رامن
ها خاک شیه اون دوست که پری بی هامن کسی دیری خاک و کرد بوم فردامن

پ- وله اسکنه الله فی بحبوحة الجنة

در بجه دلی سحه ترا و سر میر شیطون انکنی اهر دری هزار تیر
ها کیر دو مکون بزن دل ادست ماکر داوا تو نمایی دلریون شی چیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَعَمَلٌ كَمَنْ سَوَّاهُ صَارًا

دلراکته که در بند کوم و آرنی او بار و تراد کون ها بر این
مه و آینه که کوش دل نازن دا لافا دلریو میشل اشک نزد وازی

وَلَهُ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ
آن‌رای سری فکر کردیم جامی ای اون لود و مال و نیم کم خورن
ما فاک شیه اون دوستی برین ز هاش کس دیری خا لود و یوم فردا س

وَلَهُ طَابَ اللَّهُ مَرْقَدُهُ
در دله دل بی تراوسر میر شیطن انکی ا بر در س سزار سیر
ها لیر بولون زن دل ا درین سار داوا تو نمایی دلریون شی چیر

دلراکته ای دل چه انداجن تو که تیر بهلی فلک خویشتن خو
گیتی نه امر و جینه ترا خوری سو پرتومه که وی هپسته و بوادی تو

عکس فلهوی‌های نسخهٔ ۵۹۸ مجلس شورای اسلامی

ت- وله طاب الله مرقده

دلراکته‌ای دل چه انداجن تو که تیر بهلی فلک خویشتن خو
گیتی نه امر و جینه ترا خوری سو پرتومه که وی هپسته و بوادی تو

این دو بیتی‌ها بر اساس آنچه در آغاز آنها آمده از شخص به نام صاررا (؟) است و کلمه‌ای که در آغاز مصراع چهارم دو بیتی اول و دو بیتی سوم به صورت داوا نوشته شده احتمالاً صورت اصلی همین کلمهٔ صارراست. اما این داو شاعر کیست که شهید هم شده بوده است؟ مسلماً نجم‌الدین دایه نیست، چه او شهید نشده است. نجم‌الدین کبرای شهید نیز اهل خیره بوده و با این گویشها نداشته است. پس شاید منظور همان احمد خواری باشد که احتمالاً اهل خواری بوده، اما نمی‌دانم که بوده است. این دو بیتی‌ها به یکی از گویشهای مرکزی یا غربی ایران تبدیل «ان» به «ون» که در دو بیتی‌ها دیده می‌شود در فلهلویات غرب ایران وجود ندارد (رک. صادقی ۱۳۸۰: ۱۰۱-۷۷). این تبدیل در گویش قدیم ری هم وجود نداشته و در اشعار بنادر نیز دیده نمی‌شود. ثانیاً مقدسی در

احسن‌التقاسیم (۱۹۰۶: ۳۹۸) می‌گوید اهل ری «را» به کار می‌برند و می‌گویند «راده و راکن».

«را» در اینجا مخفف «فرا» است که در گویشهای غرب و مرکز و گویشهای مازندرانی و سمنانی و غیره به «ها» بدل شده است و در این اشعار نیز به کار رفته است. تنها یک احتمال می‌توان داد و آن اینکه از آنجا که ری یک شهر بزرگ و دارای توابع متعدد بوده است، در بعضی مناطق آن پیشوند فعلی و حرف اضافه «ها» رایج بوده، ولی در خود شهر به جای آن «را» به کار می‌رفته است. اما این نکته که صاحب‌المعجم (رازی ۱۳۳۸: ۱۷۵) در مورد بندار می‌گوید که: «زبان او به لغت دری نزدیکتر از فهلوی است» در این چهار دو بیتی نیز دیده می‌شود. احتمالاً تبدیل «ان» به «سون» نیز در بعضی گویشهای ری — شاید تحت تأثیر فارسی دری در خود شهر — رایج بوده و زبان بندار که به قول دولتشاه سمرقندی (دولتشاه ۱۳۳۸: ۲۵) اهل قهستان (کوهستان) ری بوده تحت تأثیر این تبدیل قرار نگرفته بوده است.

اینک توضیحاتی درباره این دو بیتی‌ها.

تقریباً معنی هیچ یک از این اشعار روشن نیست. فقط بعضی از کلمات آنها را می‌توان با قطعیت خواند. در مصراع اول الف دلرا یعنی دل را. کته ظاهراً از فعل گتن به معنی گفتن است که در دو بیتی چهارم نیز آمده است. در بند کوم ظاهراً به معنی در بند کنم است و وازی به معنی بازی. بر این اساس معنی مصراع احتمالاً چنین است: دل را گفته‌ای که بازی را در بند می‌کنم. کلمات و معنی مصراع دوم روشن نیست. در آغاز این مصراع کلمه داوا دیده می‌شود که در آغاز مصراع چهارم شعر پ هم دیده می‌شود و احتمالاً صورت منادای نام شاعر است. معنی مصراع سوم ظاهراً چنین است: به سوی آینه مرو که به خوش دلی ننازی. دو یا سه کلمه اول مصراع چهارم نیز روشن نیست، اما میشک ظاهراً به معنی همیشه است که در زبان پارتی نیز به کار می‌رفته است. اشک نرد ظاهراً باید به سکون کاف خوانده شود و معنی آن نرد اشک است. دانه‌های اشک ظاهراً به مهره‌های نرد تشبیه شده است. وازی نیز از فعل وازیدن فارسی میانه و باختن فارسی به معنی باختن، بازی کردن است.

در مصراع اول شعر «ب» ظاهراً خاک و گرد املای قدیمی خاک و گرد است که در مصراع دوم به شکل کرد و خاک آمده است. نیرم نیز احتمالاً تصحیف گیرم باشد. بنابراین معنی مصراع می‌تواند چنین باشد: به سوی گرد و خاک من جای می‌گیرم. در مصراع دوم وینم به معنی بینم است و معنی مصراع احتمالاً چنین است. از آن گرد و خاک من خود را کمتر می‌بینم. در مصراع سوم شیبه *siye* به معنی «شده، رفته» است و معنی مصراع می‌تواند چنین باشد: آن دوست که پری بود به خاک شد. معنی دیری در آغاز مصراع چهارم روشن نیست، ولی معنی بقیه مصراع می‌تواند چنین باشد: فردا من خاک و گرد باشم. دو کلمه هامن در آخر مصراع سوم احتمالاً مربوط به مصراع چهارم باشد، یعنی فرا من، به من. بنابراین کلمه کسی نیز می‌تواند به هامن مربوط باشد.

همه کلمات مصراع اول شعر «ب» مبهم است، اما در مصراع دوم انکنی احتمالاً تصحیف افکنی به معنی افکند است. بنابراین معنی مصراع می‌تواند چنین باشد: شیطان از هر دری هزار تیر می‌افکند. شاید معنی بخش اول کلمات مصراع سوم نیز چنین باشد: بگير دو مکان، بزَن دل [را] و دست مگیر (?). در آغاز مصراع چهارم نیز، مانند آغاز مصراع چهارم شعر «الف» کلمه «داوا» تکرار شده است. در این مصراع نیز مانند همان مصراع کلمه دلریون دیده می‌شود که در آن شعر به صورت دلریو آمده است. شی چیر در آخر مصراع شاید به معنی «شوی چیره» یا «شد چیره» باشد.

در مصراع اول شعر «ت» انداجن ظاهراً به معنی اندازند است و «تو» به قیاس با قافیه مصراعهای بعد باید به شکل tu خوانده شود. تیر شاید به معنی بر تو باشد و بهلی دوم شخص مفرد مضارع التزامی از فعل هشتن است، اما خویشتن خو به چه معنی است. در مصراع سوم شاید کلمات کیتی و امروجیته تصحیف گیتی و امروجینه (=امروزین است) باشد^۱ و خوری مبدل خورد. پرتومه ظاهراً به معنی پر طعمه و وی هسته و بو به معنی بی‌هسته و بو است، اما معنی مصراع روشن نیست.

۱۰. در المختارات من الرسائل که مجموعه‌ای از منشئات و فرامین و احکام از قرون پنجم و ششم و هفتم هجری است. یک مثل، و یک بیت فهلوی آمده است. مثل اول در نامه‌ای آمده که شهاب‌الدین کوشیدی از خاندان کوشیدی اصفهانی به جمال‌الدین مسعود خجندی [اصفهانی] نوشته است و بی‌شک در آن زمان در اصفهان رایج بوده که هنوز به گویش خاصی گفتگو می‌کرده‌اند و امروز نیز در بعضی نقاط سیده رایج است. عبارت المختارات چنین است: «خر به خواب بخت باشد، پنه در حال بیداری کامکاری بود: هر کیش و ش بُو ویشش چش بُو (رک). افشار ۲۵۳۵ = [۱۳۵۵]: ۶۴ و نیز طاهر و افشار ۱۳۷۸: ۱۱۱، که در اینجا «ویشش» به غلط به صورت «دیشش» چاپ شده است).

وش به معنی پنبه پاک نکرده است که هنوز در قم و بعضی روستاهای اطراف آن و گرمسار و دلیجان و آران و بیدگل و ابوزیدآباد متداول است (رک. صادقی ۱۳۸۰، ذیل همین کلمه).^۲ در فرهنگ فارسی معین و به نقل از آن در لغت‌نامه دهخدا نیز وش به معنی پنبه پاک نکرده آمده است. ویشش مرکب است از وس به معنی بس و ضمیر متصل مفعولی ش چش نیز املائی ناقص

۱. امروزیته در المختارات من الرسائل، متن عکسی، ص ۲۳۶، به کار رفته است. نیز رک. فرهنگها.
 ۲. در لغت فرس اسدی، چاپ اقبال، ص ۵۰۰، به نقل از حاشیه نسخه نخجوانی، کلمه‌ای به صورت کشکله به معنی جوژه پنبه آمده و شعر زیر از رودکی شاهد آن آمده است: هست از مغز سرت ای منگله - همچو روش مانده تهی کشکله. دهخدا ذیل کلمه «وش»، از در مصراع اول و روش را در مصراع دوم به «ز» و «زوش» تصحیح کرده که درست است. اقبال کشکله را در فرهنگها نیافته، اما این کلمه در قم به معنی غوزه پنبه متداول است. خوب پیداست که وش و کشکله از کلمات رایج در مناطق مرکزی و غربی ایران است و با بخارا، موطن رودکی، ارتباطی ندارد و بنابراین شاهد این کلمه نمی‌تواند از رودکی باشد.

چش به معنی چشم است. پس معنی این مثل این است: هر که او را پنبه پاک نکرده و غوزه باشد، او را بسی چشم [برای نگهداری آن] هست.

در ص ۲۲۸ همین کتاب (نیز در طاهر و افشار: ۳۶۱) در نامه‌ای با عنوان «نسخه کتاب العزاء الواصل من بغداد من جمال‌الدین محمود» آمده:

«عَلِمَ اللهُ تَعَالَى كَيْه [اگر] سَطْرِي از آنچه از این حادثه مولم و مصیبت هایل برین سوخته دل و جگر فرو باریدست و مَرَّةَ زندگانی در سینه سوزان به نایرت این مفارقت بعض و سیثم (کذا) گشته به عمری خواهم که شرح دهم، از صد یکی گفته نیاید و این نه چیزی [است که] که به بلاغت و عبارت راست آید. فهلوی

اینم نان آذری کثرو به بی‌تار یامان اشری که قابستن شهن خوار

و اگر چنان بودی که تسکین این جوش سینه به فرو بارانیدن اشربیارامیدی، سیلاب خون به دیدگان باز بستمی.»

ظاهراً در مصراع اول بعضی کلمات تصحیف شده است. آنچه از بعضی کلمات آن می‌توان فهمید این است ... آذری که ... تار باشد. نان نیز شاید مخفف نه آن باشد. معنی مصراع دوم روشن است. اَشْر به معنی اشک است که در فهلویات زیاد آمده و در پهلوی (فارسی میانه) به شکل ars به کار می‌رفته است. قابستن تلفظ املای دیگر و بستن است قای اعجمی معادل v امروزی بوده است. شهن ظاهراً تصحیف شَهِی به معنی شاید، ممکن است، و اینجا به معنی ممکن باشد، است. بنابراین معنی مصراع چنین است: یا ما را اشکی [باشد] که باز بستن و جلوگیری از ریختن آن آسان باشد. بدین ترتیب می‌توان حدس زد که مضمون مصراع اول نیز باید چیزی نزدیک به این معنی باشد: ما را نه آن آذری است که فرو نشاندن آن ممکن باشد و منجر به تاریک و خاموش شدن آن بشود.

۱۱. در کتاب منحصر به فرد مجمع‌الفوائد، نسخه شماره ۳۲۹۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، که در شرح قصیده حولیه در کیمیا از عبدالله جوهری تبریزی است که در سال ۶۸۰ زنده بوده و حاوی مطالب و اشعار متعددی است یک بیت پهلوی آمده که مرحوم دانش‌پژوه آن را از ص ۹۶ کتاب بدین صورت نقل کرده است (دانش‌پژوه ۱۳۴۰، ج ۱۱: ۲۲۶۱):

همین گیتی چه دیشان یادگاره گهی در وی خزان‌گه نوبهاره

اما در خود نسخه به جای دیشان، ویشان آمده است. کاتب نسخه یحیی بن ابوالمعالی حسینی رضوی همدانی است که آن را برای فرزند خود نوشته است. پس نسخه در قرن سیزدهم نوشته شده است (دانش‌پژوه، همان: ۲۲۵۵). وی در ص ۵ تاریخ تولد فرزند خود را ۹ رمضان ۱۲۵۴ ذکر کرده است.

در مصراع اول بیت دو کلمه «چه ویشان» احتمالاً تصحیف «که جایشان=که جیشان»، یعنی که از ایشان است. معنی شعر بدین ترتیب روشن می‌شود.

۱۲. در دو رساله از سفینه تبریذ مقداری دو بیتی و قطعه‌هایی چند بیتی به گویش یا گویشهای فهلوی و زبان تبریزی و زبان کرچی آمده است. یکی از این رساله‌ها طریق الآخرة شرف‌الدین عثمان بن امین‌الدین حاج بله است. این رساله در صفحات ۶۷۸-۶۸۰ سفینه آمده و دنباله آن افتاده است. در این رساله یک بیت به اضافه دو بیت در ص ۶۷۸ و دو بیت دیگر در ص ۶۷۹-۶۷۸ با عنوان اورامنان و سه بیت در ص ۶۷۸ با عنوان شروینان نقل شده و دو بیت در ص ۶۷۸ به زبان کرچی و چهار بیت در صفحه ۶۷۹ به زبان تبریزی آمده است. شروینان این متن را نگارنده در مقاله‌ای با عنوان «شروینان یا عشق‌نامه شروین دشتی و شروه‌سرائی» نقل کرده و درباره آنها به بحث پرداخته است (رک. صادقی ۱۳۷۹ الف: ۲۴۳-۲۳۳). اورامنان و اشعار کرچی و تبریزی را نیز در مقاله دیگری به چاپ رسانده است (صادقی ۱۳۷۹ ب: ۱۷-۱۴). در رساله دیگر سفینه که امالی امین‌الدین حاج بله نام دارد و در صفحات ۵۳۸-۵۱۹ سفینه آمده تعداد زیادی دو بیتی و قطعه آمده که استاد ایرج افشار «به تفحص سردستی» تعداد آنها را ۱۱۶ بیت برآورد کرده است: (افشار ۱۳۸۱: ۵۳۵-۵۳۳) نگارنده قصد دارد در وقت موسع‌تری به بحث درباره این اشعار بپردازد. در اینجا تنها یک جمله را که مسلماً به زبان تبریزی است و افشار آن را در شمارش ابیات به حساب نیاورده است نقل می‌کنم و کوشش می‌کنم تا معنی آن را به دست دهم. در صفحه ۵۳۷ امالی آمده که روزی امین‌الدین با اصحاب خود در تبریز پیش سلطان‌الاولیا بابا فرج می‌رفتند. در راه میان ایشان درباره قدم و حدوث عالم بحثی درگرفت. چون پیش بابا فرج رسیدند امین‌الدین ماجرا را برای او نقل کرد و پرسید حالا شیخ در این باره چه می‌فرماید؟ «بابا جواب فرمود که: انانک قده فرجشون فعالم آورده اوواردا چاشمش نه پیف قدم کینستا نه پیف حدوث. یعنی چندانک فرج را در عالم آورده‌اند چشم او نه بر قدم افتاده است نه بر حدوث.» ساختمان نحوی و کلمات این جملات تقریباً روشن است و تنها دو سه کلمه آن نامشخص است. انانک مسلماً املائی ناقص انانکه (انان که) است و به چندانکه ترجمه شده است. در یکی از دو بیتی‌های منسوب به شیخ صفی‌الدین اردبیلی این کلمه به صورت «آنن که» و «اننک» به کار رفته و به «مادام که» معنی شده است (رک. صادقی ۱۳۸۲: ۱۷ و ۱۸). انن و انان بی‌شک همان کلمه است که در برهان قاطع به صورت «اینند» ضبط شده و به «چندان و چندین» معنی شده است. «اینند» و «ایند» و «اند» همه در اصل به معنی «چند» اند. اینند بی‌شک به صورت enand تلفظ می‌شده که بعداً به enand بدل شده و enand در یک مرحله بعد به anand(d) تغییر تلفظ داده است. تبدیل آنن به انان از ویژگیهای بعضی از گویشهای پهلوی آذربایجان بوده که در آنها در

بعضی کلمات a به ā بدل می‌شده است. و در زیر نمونه‌های دیگر آن را خواهیم دید. کلمه «قده» معلوم نیست چه کلمه‌ای است. «ق» آن نشان می‌دهد که باید مأخوذ از عربی باشد. «شون» در «فرجشون» مربوط به «اوواردا» است. اوواردا به معنی «آورده» است و شون به جای فاعل آن است (ساخت ارگتیو یا گنائی). بنابراین «شون . . . اوواردا» به معنی «آورده‌اند» است. در «اوواردا» نیز a دوبار به ā بدل شده، اما ā اول کلمه به او، احتمالاً ā، تبدیل شده است. «فعاللم آندره» به معنی «به عالم اندر» است. چاشم همان چشم است که ā در آن به ā بدل شده است. پیف معلوم نیست چه کلمه‌ای است، اما ظاهراً به معنی «به» یا «بر» است. احتمال دارد که مرکب از «ف» به معنی «به» و کلمه «پی» pey به معنی پا و پی باشد. بنابراین تلفظ آن باید پیفَ pey-fā باشد. استعمال حرف اضافه مؤخر در «فعاللم آندره» نیز دیده می‌شود. «کینستا» صفت مفعولی به جای ماضی نقلی است، یعنی در حقیقت کلمه «است» از پایان آن حذف شده است. در اینجا نیز a پایانی به ā بدل شده است. مصدرهای مختوم به -estan در گویشهای پهلوی غرب ایران بسیار رایج بوده و هنوز نیز این گونه مصادر در همدان به کار می‌روند. احتمالاً کینسته از مصدر کینستن، مخفف کاهینستن kähēnistan، معادل kähēnīdan فارسی میانه، به معنی کم کردن، و مجازاً به معنی پایین آوردن، گرفته شده است. شاید نیز از فعلی گرفته شده باشد که امروز در هرزی به صورت genesde به معنی افتادن به کار می‌رود (رک. مرتضوی ۱۳۶۰: ۸۸).

در اینجا چند بیت را که در شماره‌های قبل مجلهٔ زبانشناسی نقل کرده بودم و به علت تصحیف نسخه‌های آنها نتوانسته بودم قرائت صحیح آنها را مشخص کنم، بر اساس نسخه‌های دیگری که آنها را نقل کرده‌اند می‌آورم و تا آنجا که ممکن است قرائت بهتری از آنها به دست می‌دهم و کوشش می‌کنم معنی آنها را روشن کنم.

۱. در شمارهٔ دوم سال پانزدهم (پاییز و زمستان ۱۳۷۹: ۱۵) یک بیت به زبان کرجی از همین سفینهٔ تبریز، ص ۶۷۸، نقل کرده بودم که مصراع دوم آن در نسخه‌های مختلف تسلیه الاخوان عطا ملک جوینی به صورتهای مختلف تصحیف شده است (رک. همانجا، ص ۱۶). بیت مورد نظر در جنگی که به شمارهٔ ۲۴۴۹ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود و حبیب یغمایی آن را به نام نمونهٔ نظم و نثر فارسی چاپ کرده نیز در ص ۷۱ در نامه‌ای از عطا ملک جوینی آمده است. ضبط این جنگ، مطابق اصل جنگ، برگ ۴۶، چنین است:

غلام کنحرومی که نیکش اندیشه بکرد اجین گهانش بوریت بهرمتش کاله ودا

در جنگ نقطه‌های حرف «ش» در مصراع دوم به صورت ویرگول (۰) گذاشته شده، حرف «ی» در کلمهٔ بوریت بدون نقطه و «گ» در گهانش با سه نقطه روی آن ضبط شده است. حرف

«ر» در کلمهٔ بوریث هم به صورت «د» کمی کشیده نوشته شده و تنها با مقایسه با سایر دالها و «ر»های کاتب مشخص می‌شود که باید «ر» خوانده شود نه دال.

معنی مصراع اول مطابق ضبط سفینه و تسلیهٔ الاخوان روشن است و همان طور که در همان مقاله گفته‌ام چنین است: غلام کیخسروام که اندیشهٔ نیک کرد. در نمونهٔ نظم و نثر ضبط «اجین» نشان می‌دهد که در سفینهٔ «اژینی» باید «اژین» خوانده شود زیرا در سطر قبل همان صفحه کاتب «پسین» را نیز شبیه پسینی نوشته است. بورت باید بورت خوانده شود که صورت گویشی بوریخت است یعنی بگریخت از مصدر فارسی میانهٔ *wirēxtan*. ضبط نمونهٔ نظم و نثر صریحاً «بوریث» است. در متن ما اجین گهانش بورت یعنی او از این جهان بگریخت و در ضبط جویی و سفینه به جای اجین گهانش، اژین میانه آمده است، یعنی از این میانه که ضبط بهتری است، زیرا ساخت ارگتیو با فعلهای متعدی به کار می‌رود، در حالی که گریختن فعل لازم است، مگر اینکه تصور کنیم این ساخت به بعضی افعال لازم نیز سرایت کرده بوده است. بهرمتش ظاهراً یعنی بهرمتش (به حرمتش). کاله صورت دیگری از کالاست و اگر مطابق متن ما کلمهٔ آخر را «ودا» بخوانیم باید آن را مخفف «ودارد» به معنی «ودارد، گذارد» بدانیم. در «بکا» یا «بکه» نیز دو صامت «رد» از پایان کلمه حذف شده است. اکنون که ضبط نمونهٔ نظم و نثر در دست است با دقت در ضبط سفینه مشخص می‌شود که ضبط آنجا چنین است: بهرمتش کالاره‌دا. بر این اساس معنی مصراع چنین می‌شود به حرمت، با حرمت، محترمانه کالا (کالاره باید صورتی از کالار باشد که در متون دیگر، از جمله در تفسیر شتقی، نیز آمده است. «ه» که بعد از «ر» آمده در کلمهٔ «آندره» در شماره ۱۲ در بالا نیز دیده می‌شود. این احتمال نیز هست که «ره» صورتی از «را» باشد، اما این احتمال بسیار ضعیف است، زیرا ساخت فعل ساخت ارگتیو است که «را» با آن به کار نمی‌رود. را داد (یعنی متاع دنیا را نهاد و رفت). - ش در بهرمتش مربوط به فعل متعدی «ودا» یا «دا» است که حالت ارگتیو یا کنائی دارد.

۲. در شمارهٔ اول سال هجدهم مجلهٔ زبانشناسی، بهار و تابستان ۱۳۸۲، ص ۲۰، یک دو بیتتی از کتاب سلطانی (که ظاهراً همان التوضیحات الرشیدیة است) نقل شده بود که نتوانسته بودم بعضی از کلمات آن را بخوانم. در نسخهٔ دیگری از این کتاب که فیلم آن به شمارهٔ ۲۱۶ (و عکس آن به شمارهٔ ۴۱۴) در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود این دو بیتتی به شکل زیر آمده است:

برگ ۳.۱

بهر راهی که آویان شی اجان راه روجباران بدامن ول شهی چی

و در زیر آن بیت زیر آمده است:

هر جا که قدم نهی و برداری پی گل روید و لاله روید اندر مه دی

و سپس به دنبال آن این بیت نقل شده است:

اَزْ ئِيْه سَاَسْمِيْن بَشْنْت اَوْ بَوْمِ سَالْهَآ بَوْمِ وَ بَرْ گَانْ اَوْ رِيْ نَارِ

در نسخهٔ دیگری که فیلم آن به شمارهٔ ۲۱۵ (و عکس آن به شمارهٔ ۷۶) در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران هست، در برگ ۲۳۸، مصراع دوم بیت اول چنین ضبط شده است:

روحباران بدامن کل سهی حی

در نسخهٔ دیگری با فیلم ۵۷۰ و عکس ۷۱ در همان کتابخانه در برگ ۱۸۹، ضبط بیت اول چنین است:

بهر راهی که او یان شی اجان راه روحباران بدامن کل شهی چی

معنی مصراع اول بیت اول قبلاً در همان شمارهٔ مجله به دست داده شده بود، اما بعضی کلمات مصراع دوم تصحیف شده بود که اینک با ضبط این نسخه‌ها صورت صحیح آنها روشن شده است. روحباران به معنی روزباران و در نهایت ظاهراً به معنی فصل باران و سرماست. بدامن یعنی دامن دامن؛ ول به معنی گل، شهی مبدل شهید به معنی ممکن است و چی به معنی چید است. بنابراین معنی بیت چنین است: به هر راهی که معشوق از آن راه شود (=رود). روز باران دامن دامن (یا با دامن) گل می‌توان چید. بیت فارسی‌ای که در دنبالهٔ این بیت آمده معنی فوق را تأیید می‌کند. یادآوری می‌گردد که در زبان پارسی بن فعلی $\text{šh} (= \text{šah})$ به معنی امکان داشتن و قادر بودن است که بعد از آن، مصدر به کار می‌رود. این فعل معادل فعل شایستن در فارسی میانه و فارسی دری است. بنابراین شهی (=شهید) در بیت مذکور معادل شاید فارسی است که در بعضی متون به شکل شاهد نیز به کار رفته است.

در بیت دوم تلفظ «گینه» برای کلمهٔ کینه و ئیه در دو متن مسلم می‌شود. این کلمه سوم شخص مفرد مضارع التزامی از فعلی است که در زبان هرزنی مصدر آن به صورت *genesde* به معنی افتادن به کار می‌رود. (رک. مرتضوی ۱۳۶۰: ۸۸). بنابراین گینه یعنی بیفتد و «ار» قبل از آن به معنی «اگر» است. همان طوری که قبلاً توضیح داده‌ام ساءسیمین بشتت به معنی سایهٔ «قد و قامت سیمین تو» است. «او» (= \bar{a}) ظاهراً همان حرف اضافهٔ \bar{o} فارسی میانه به معنی «به» است و بوم به همان معنی بوم و زمین. معنی مصراع دوم را نیز چنین می‌توان به دست داد: سالها بار بوم و بر جان خواهد بود، به صورت تحت‌اللفظ: سالها بوم و بر جان آورد بار.

۳. در شمارهٔ دوم سال هجدهم مجلهٔ زبان‌شناسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۳۳-۱، نگارنده

فهلویات منسوب به شیخ صفی‌الدین اردبیلی را به چاپ رساند. فاضل ارجمند آقای کامیار عابدی که خود تات زبان و از اهالی اطراف خلخال هستند به خواهش من نگاهی به این مقاله انداختند و درباره قرائت بعضی کلمات آنها پیشنهادهای زیر را کردند:

در ص ۷ کلمه آنده ظاهراً همان است که در تاتی انده و در تالشی هنده تلفظ می‌شود و به معنی «تا حدی که» است. بنابراین معنی مصراع مورد نظر چنین می‌شود: تا حدی که خاک و گرد پای آنها بشوم. در همین دو بیتی ایشان بوجینم را bevjinəm به معنی «جستجوکنم» می‌خوانند. در مصراع دوم دو بیتی ۱۱، ص ۱۷ «چه عشق نالم» را به صورت ce ešq-ə nālam می‌خوانند و معنی آن را «به (از) عشق او می‌نالم» می‌دانند.

در ص ۲۳ یعنی «او درمنده‌ایم» را به نقل از پیران محل «یک دنیا درمانده‌ام (ایم)» می‌دانند. همچنین می‌گویند کِل در تاتی و تالشی به معنی چلاق است که ممکن است با کَله در مصراع اول دو بیتی ارتباط داشته باشد. در مصراع سوم «وندری» را vənadri به معنی می‌ایستی و «دویسی» را dəvaysi می‌خوانند که امروز در تالشی diyasi تلفظ می‌شود و به معنی «نگاه می‌کنی» است. آقای دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله نیز که تالشی زبان هستند بر اساس زبان تالشی درباره این مقاله نکاتی را نوشته‌اند که در شماره ۴ مجله گویش‌شناسی به چاپ خواهد رسید.

۴. در شماره اول سال نهم مجله زبانشناسی، بهار و تابستان ۱۳۷۱، ص ۵۴-۶۴، در مقاله «اشعار محلی جامع‌الاحزان عبدالقادر مراغی»، چهار بیت به زبان مازندرانی نقل کرده‌ام. آقای دکتر فضل‌الله پاکزاد، دکتر در زبانهای ایرانی که خود مازندرانی هستند، به خواهش نگارنده تأملی در این ابیات کردند و درباره تلفظ و معنی بعضی از آنها پیشنهادهای زیر را ارائه دادند. ماقبل از پیشنهادهای ایشان ابتدا خود ابیات را نقل می‌کنیم.

آدم نه بخاک من میر و زری من	من بتو دانی باین جا رسی من
کر همه توی من میان دانی من	حوّا نه بجا من بتو عاشق بی من
بهشتم دلا تا بکنی هر کاری	آنجا که دلایینه میرد کاری
هر که دامن داری سر بر آری	بآن درد نمیره که درمان تیاری

ص ۵۵-۵۶

«دشواری دو بیت اول در کلمه «من» است که ظاهراً جزئی از فعل است و دوبار با پیشوند نفی «نه» به صورت «نه . . . من» به کار رفته است، یک بار در مصراع اول بیت اول و بار دیگر در مصراع دوم بیت دوم. «مروزی من» یعنی مهر ورزیده‌ام (یا می‌ورزیدم)، «رسی من» یعنی

۱. در هر دو نسخه خطی این اشعار زیر کلمه میر این کلمه نوشته شده و پیداست که این توضیح از خود عبدالقادر است.

رسیدم یا رسیده‌ام و «عاشق بی من» یعنی عاشق بوده‌ام. معنی ابیات احتمالاً چنین است: آدم در خاک نبود که من [به تو] مهر می‌ورزیدم. من با شناخت تو به اینجا رسیده‌ام. اگر همه تویی (یا: اگر همه تویی تو باقی است) مرا میانه بدان؟ حوا هنوز به جا نبود (آفریده نشده بود) که من عاشق تو بودم. «ورزی» در «مرورزی» به احتمال زیاد صیغه اول شخص مفرد است که معنی ماضی استمراری می‌دهد و به معنی می‌ورزیدم است. گاه صرف افعال در ماضی استمراری و نقلی در همه اشخاص همین گونه است، چه در اول شخص، دوم شخص یا جز اینها. فعل اول شخص مفرد «رسی من» هم همین حالت را دارد.

در دو بیت دوم مصراع دوم را باید چنین خواند: آنجا که دلا! وینه، میردکاری، و معنی بیت احتمالاً چنین است: دلا گذاشتم تا تو هر کاری بکنی - آنجا که دلت می‌خواهد (تو را آرزو است) مهر بکاری «وینه» یا «ونه» از مصدر «وین» (غیر شخصی) است. این صیغه که سوم شخص مفرد زمان حال است برای تمام اشخاص به کار می‌رود. سوم شخص مفرد ماضی آن «وینه» است که هنوز در مازندرانی رایج است و در بعضی نسخه‌های خطی به گویش مازندرانی هم به کار رفته است. «دکاری» از فعل «دکاشتن» به معنی کاشتن است. مهر کاشتن در بیت زیر از حافظ نیز به کار رفته است:

هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نجید در رهگذار باد نگهبان لاله بود.

کتابنامه

- اسدی، علی بن احمد، ۱۸۹۷. کتاب لغت فرس. به تصحیح پاول هورن، گتینگن، دیتریخ [و برلن، وایدمان].
- اسدی، علی بن احمد، ۱۳۱۹. لغت فرس. به تصحیح عباس اقبال، تهران، چاپخانه مجلس.
- اسدی، علی بن احمد، ۱۳۳۶. لغت فرس. به تصحیح محمد دبیرسیاقی [از روی چاپ هرن]، تهران، طهوری.
- اسدی، علی بن احمد، ۱۳۶۵. لغت فرس. به تصحیح علی اشرف صادقی و فتح‌الله مجتباتی، تهران، خوارزمی.
- اعتصامی، یوسف، ۱۳۱۱. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی. ج ۲، تهران.
- افشار، ایرج، ۱۳۸۱. «نسخه برگردان سفینه تبریز»، نامه بهارستان، س ۳، ش ۲، ص ۵۳۸-۵۲۷.
- المختارات من الرسائل، ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]. به کوشش ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی.
- المختارات من الرسائل، ۱۳۷۸. به تصحیح غلامرضا طاهر و ایرج افشار، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعراء)، ۱۳۲۱. سبک‌شناسی. ج ۲، تهران.
- تبریزی، ابوالمجد محمدبن مسعود، ۱۳۸۱. سفینه تبریز. چاپ عکسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۶. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن.
- تقی‌زاده، سیدحسن، ۱۹۲۰. «تدوین داستان ملی ایران در شکل کنونی و مآخذ کتبی آن»، کاه، س ۵، ش ۱۰، ص ۱۴-۱۲، نیز در چاپ جدید کاه، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۶ (= ۱۳۵۶)، ص ۴۰۰-۳۹۸.
- حائری، عبدالحسین، ۱۳۷۸. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی. ج ۲۳، بخش ۲، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۰. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ج ۱۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

- دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۸. فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. [ج ۱]، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- دولتشاه‌بن علاءالدوله سمرقندی، ۱۳۳۸. تذکره الشعراء. به کوشش محمدرضائی، تهران، چاپخانه خاور.
- رازی، شمس‌الدین محمدبن قیس، ۱۳۳۸. المعجم فی معاییر اشعارالعجم. به تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، شهرمدان‌بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲. زهتنامه علائی. به تصحیح فرهنگ جهانیور، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی. راوندی، محمدبن علی‌بن سلیمان، ۱۹۲۱. راحة الصدور. به تصحیح محمد اقبال، لیدن، بریل و چاپ افست تهران، امیرکبیر و اصفهان، کتابفروشی تأیید، تجدید چاپ افست، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۷۹. «شروینیان یا عشق‌نامه شروین دشتی»، در یادنامه دکتر احمد تفضلی. به کوشش علی‌اشرف صادقی، تهران، سخن، ص ۲۴۳-۲۳۳.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۰. مسائل تاریخی زبان فارسی. تهران، سخن.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۰. فارسی قمی. قم، باورداران.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۲. «فهلویات شیخ صفی‌الدین اردبیلی»، مجله زبانشناسی، س ۱۸، ش ۲، ص ۱-۳۳.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۴. «اشعار محلی جامع‌الالحان عبدالقادر مراغی»، ماهور (فصلنامه موسیقی). س ۷، ش ۲۸، ص ۵۹-۶۹.
- گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم. تفسیر شنقشی: [۲۵۳۵=۱۳۵۵]. به تصحیح محمدجعفر یاحقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- مرتضوی، منوچهر، ۱۳۶۰. زبان دیرین آذربایجان. تهران، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- مستوفی، حمدالله، ۱۹۱۵. زهه‌القلوب. به تصحیح گای لیسترانج، لیدن، بریل.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۳۹-۱۳۳۶. تاریخ گزیده. به تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر.
- معین، محمد، ۱۳۷۸. فرهنگ فارسی. ج ۱۳، تهران، امیرکبیر.
- مقدسی، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد، ۱۹۰۶. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. به تصحیح دخویه، لیدن، بریل.
- مینوی، مجتبی، ۱۳۵۴. «داستانهای حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه»، سیمرخ. ش ۲، ص ۹-۲۵.
- نمونه نظم و نثر فارسی از آثار اساتید مقدم. ۱۳۴۳. به تصحیح حبیب یغمائی، تهران، چاپ تابان.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۱. اسؤله و اجوبه رشیدی. به کوشش رضا شعبانی، اسلام‌آباد پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، جلد اول متن عکسی؛ جلد دوم متن چاپی.

De Blois, F., 1997. *Persian Literature*. Vol. V, part 3, Appendix II-IV, Addenda and Corrigenda, Indexes. London, Royal Asiatic Society.